متمهديان و مدعيان مهدويت2

محمد رضا نصورى

نگارنده‌ در ادامه‌ مقالهِ‌ شمارهِ‌ قبل‌ طي‌ يك‌ مقدمه‌ بيان‌ مي‌دارد . مهدي‌ واقعي‌ مورد نظر اماميه‌ ويژگي‌هايي‌ دارد كه هنوز ظهور نكرده،‌ و ضمن‌ بر شمردن‌ برخي‌ ديگر از مدعيان‌ دروغين‌ مهدويت‌ و متمهديان‌ با نگاه‌ تاريخي‌ به‌ انگيزه‌ و علل‌ ادعاهاي‌ آنان‌ پرداخته‌ است‌ تا سره‌ از ناسره‌ مشخص‌ گردد.

مقدمه‌

در شماره‌ پيشين‌ عوامل، انگيزه‌ و اهداف‌ افراد، گروه‌ها و فرقه‌هايي‌ كه‌ ادعاي‌ مهدويت‌ كرده‌اند، توضيح‌ داده‌ شد. برخي‌ از متمهديان‌ و مدعيان‌ دروغين‌ با نگاه‌ تاريخي‌ معرفي‌ شدند. در ادامه، در اين‌ شماره، به‌ برخي‌ ديگر اشاره‌ خواهد شد تا مباني‌ فكري‌ اصيل‌ امامت‌ و ولايت‌ از اين‌ گونه‌ آسيب‌ها در امان‌ بماند.

همان‌گونه‌ كه در شماره‌ قبل‌ اشاره‌ شد دشمن‌ در كمين‌ است؛ نه‌ تنها در كمين‌ كه‌ مشغول‌ به‌ كار مي‌باشد؛ يعني‌ كار ياوه‌ سرايي‌ و استهزاي‌ عقايد اصيل‌ امامت‌ را در پوشش‌ زيباي‌ علم‌ و تحقيق‌ آغاز كرده‌ است‌ و مدعياني‌ در اين‌ زمينه‌ معرفي‌ شده‌اند و خود را به‌ اماميه‌ نسبت‌ داده‌اند كه‌ خود اماميه‌ از آنان‌ گريزان‌ است.

فراگرد وجود چنين‌ مهدي‌ نماهايي‌ را، بيشتر فريبكاراني‌ فرصت‌ طلب‌ و دغل‌ كاري‌ كه‌ در پي‌ به‌ دست‌ آوردن‌ موقعيت‌ و مقام‌ براي‌ خويش‌ يا اربابان‌ خويش‌ يا هر دو هستند گرفته‌ بودند. آنان‌ افرادي‌ را به اين علت به‌ عنوان‌ مهدي‌ معرفي‌ مي‌كردند كه‌ فساد و تباهي‌ اعمالشان‌ هويدا بوده و با خدشه‌ وارد كردن‌ در متون‌ تاريخي‌ با فريب‌كاري‌ چهره‌ مهدي‌ اصيل‌ را خدشه‌دار مي‌كردند و سرانجام‌ نتيجه‌ مي‌گرفته‌اند كه‌ اگر مهدويت‌ اين‌ است‌ ما با آن‌ مخالفيم‌ و آن‌ را انكار مي‌كنيم.

غافل‌ از آن‌كه‌ فريبكاري‌ متمهديان‌ و مدعيان‌ دروغين‌ و گردآوري‌ مريداني‌ چند و سواري‌ گرفتن‌ از ايشان، خود دليل‌ آن‌ است‌ كه‌ اصلي‌ در اسلام‌ وجود دارد كه‌ اين‌ اصل‌ نماها عرصهِ‌ اظهار وجود پيدا كرده‌اند و با فريب‌ مردم‌ خود را به‌ جاي‌ آن‌ اصل‌ جا مي‌زنند. نفي‌ مهدي‌نماها هرگز نفي‌ مهدي‌ نيست؛ براي‌ وجود چند جنس‌ تقلّبي‌ هرگز وجود همه‌ اجناس‌ آن‌ نوع‌ را نفي‌ نمي‌كنند. پس‌ بايد كوشش‌ شود چهرهِ‌ واقعي‌ مهدويت‌ را آن‌گونه‌ كه‌ اسلام‌ معرفي‌ مي‌كنند شناساند و افراد دروغين‌ را معرفي‌ كرد. در اين‌ ميان‌ بايد آگاه‌ و هوشيار بود و دست‌ فريبكاران‌ مهدي‌ نما را رو كرد و در پاسداري‌ از اعتقاد آگاه‌ بود. دشمن‌ مي‌داند بهترين‌ راه‌ خراب‌ كردن‌ يك‌ عقيدهِ‌ پرتحرك‌ و پر جوشش، مصنوعي‌ كردن‌ و ترسيم‌ اشتباه‌ آن‌ عقيده‌ مي‌تواند باشد؛ لذا بايد هوشيار بود و براي‌ شناسايي‌ مهدويت‌ اصيل‌ كوشش‌ كرد تا سره‌ از ناسره‌ كاملاً مشخص‌ شود و اين‌ زمينه‌ آماده‌ نشود كه‌ هر روشنفكري‌ بتواند اصل‌ مهدويت‌ را زير سؤ‌ال‌ ببرد و اين‌ اتهام‌ را متوجه‌ اماميه‌ كند؛ چرا كه‌ سير اماميه‌ مشخص‌ است. مهدي‌ واقعي‌ با ويژگي‌هاي‌ خاص‌ كه‌ بيان‌ شده زنده‌ است‌ و انشاءالله‌ با آماده‌ شدن‌ زمينه‌ ظهور، روزي‌ ظهور خواهد كرد و جهان‌ را پر از عدل‌ و داد مي‌كند. در ادامه به معرفي تني چند از متمهديان و مدعيان دروغين مهدويت مي‌پردازيم.

عبدالله‌ بن‌ معاويه‌

عبدالله‌ بن‌ معاويه‌ بن‌ عبدالله‌ جعفر بن‌ ابي‌طالب‌ (وفات‌ 130 ه / 748 م) با لقب‌ ذوالجناحين1 و كنيه‌ ابومعاويه‌ فردي‌ سياسي‌ و تا حدي‌ اهل‌ تسامح‌ بود. وي‌ در سال‌ 127 ه در كوفه‌ عليه‌ عامل‌ و فرماندار منصوب‌ بني‌اميه‌ قيام‌ كرد و خيلي‌ زود بر بسياري‌ از شهرهاي‌ ايران، مانند فارس، اصفهان‌ و ري‌ مسلط‌ شد.

وي‌ دعوت‌ خود را به‌ شيعه‌ محدود نكرد و گروه‌ زيادي‌ از عباسيان‌ از جمله‌ سفاح‌ و منصور به‌ او پيوستند2 و برخي‌ از رجال‌ خاندان‌ ناراضي‌ اموي‌ مخفيانه‌ به‌ وي‌ كمك‌ مي‌كردند.3 هنگامي‌ كه‌ ابومسلم‌ مرو را گرفت، عبدالله‌ بن‌ معاويه‌ جنوب‌ ايران‌ را در دست‌ خود داشت‌ و با مروان‌ بن‌ محمد در فارس‌ درگير بود. وي‌ پس‌ از مدتي‌ به‌ خراسان‌ آمد و به‌ ابومسلم‌ پناهنده‌ شد؛ ولي‌ هنوز به‌ ابومسلم‌ نرسيده‌ بود كه‌ در شهر هرات‌ به‌ دست‌ عامل‌ او، ابونصر مالك‌ بن‌ هيثم‌ خزاعي، كشته‌ شد. هم‌ اكنون‌ قبر او در هرات‌ مي‌باشد.4

وي‌ به‌ سال‌ (130 ه / 748 م) در زندان‌ ابومسلم‌ به‌ قتل‌ رسيد.5 پس‌ از كشته‌ شدن‌ او از سوي‌ بني‌اميه‌ و بني‌عباس‌ بر ضد او تبليغ‌ بسياري‌ شد و عقايد ناپسندي‌ را به‌ او نسبت‌ دادند6. عده‌اي‌ گفتند او زنده‌ است، در كوه‌هاي‌ اصفهان‌ به‌ سر مي‌برد، آن‌جا رزق‌ مي‌خورد و روزي‌ ظاهر خواهد شد.7 فرقهِ‌ جناحيه‌ پيروان‌ عبدالله‌ بن‌ معاويه‌ قايل‌ به‌ مهدويت‌ او بودند.

البته‌ خود عبدالله‌ بن‌ معاويه‌ هرگز چنين‌ ادعايي‌ نداشته‌ است‌ و اين‌ اتهامي‌ بود كه‌ گروه‌هاي‌ سياسي‌ براي‌ اهداف‌ خود به‌ او زدند. البته‌ اكنون‌ كسي‌ چنين‌ ادعايي‌ ندارد و در همان‌ فضاي‌ مبارزاتي‌ عبدالله‌ رونق‌ داشت. به‌ويژه‌ با توجه‌ به‌ آن‌ كه‌ پس‌ از سه‌ سال‌ - در سال‌ 132 ه - بني‌عباس‌ كه‌ قاتلان‌ او بودند، به‌ حكومت‌ رسيدند و با نسبت‌ دادن‌ عقايد باطل‌ به‌ او توانستند بسياري‌ از گروه‌هاي‌ شورشي‌ نوظهور را به‌ او نسبت‌ دهند، و آن‌ها را از ميان‌ بردارند.

واقفيه‌

فرقه‌ واقفيه‌ به‌ مهدويت‌ امام‌ موسي كاظم(ع) (شهادت‌ 183ه .) قايل‌ هستند،8 بر آن‌ حضرت‌ متوقف‌ شدند و در انتظار او نشستند.9 البته‌ منظور آنان‌ از مهدي، مفهوم‌ نجات‌بخشي‌ آن‌ بود كه‌ وا نمود كردند او نمرده‌ و ظهور خواهد كرد.

اين‌ گروه‌ از واقفيه‌ را <ممطوريه> و <موسويه> يا <موسائيه> هم‌ گفته‌اند. اينان‌ امام‌ هشتم(ع) را وكيل‌ پدرش‌ مي‌دانستند؛ نه‌ جانشين‌ او. ممطوره‌ لقبي‌ است‌ منفي‌ و زشت؛ كه‌ پيروان‌ امام‌ هشتم(ع) به‌ اين‌ گروه‌ دادند؛

<ما انتم‌ اِلاّ كِلابٌ ممطوره`ُ؛

شما چيزي‌ جز سگ‌هاي‌ باران‌ خورده‌ نيستيد.>.10

همچنين‌ فرقه‌ بشيريّه‌ كه‌ به‌ محمدبن‌ بشير از موالي‌ بني‌ اسد و از اصحاب‌ امام‌ موسي كاظم(ع) منسوبند؛ (كسي‌ كه‌ در زمان‌ امام‌ بر آن‌ حضرت‌ دروغ‌هاي‌ فراواني‌ مي‌بست). پيروان‌ او پس‌ از شهادت‌ امام‌ موسي كاظم(ع) به‌ توقف‌ قائل‌ شدند؛ كه‌ امام‌ وفات‌ نيافته‌ و تا چندي‌ در بين‌ مردم‌ زندگي‌ مي‌كرد و براي‌ اهل‌ نور به‌ صورت‌ نور و براي‌ اهل‌ ظلمت‌ به‌ صورت‌ ظلمت‌ خود را نشان‌ مي‌داده‌ است. ياران‌ بشير معتقد بودند كه‌ امام‌ موسي كاظم(ع) همان‌ مهدي‌ قائم‌ است‌ و نمرده‌ و فقط‌ غايب‌ شده‌ است11.

در مجموع‌ عقيده‌ واقفيه‌ و بشيريه‌ درست‌ نيست؛ چون‌ مسلّم‌ است‌ كه‌ حضرت‌ هم‌ مانند اجداد خود از دنيا رفته‌اند. شهادت‌ امام‌ كاظم(ع) به‌ قدري‌ مشهور است‌ كه‌ مرگ‌ هيچ‌ يك‌ از پدران‌ عالي‌قدرش‌ بدان‌ شهرت‌ نرسيده؛ چون‌ به‌ امر هارون‌ الرشيد جنازه‌ مباركش‌ را به‌ قضات‌ و شهود نشان‌ دادند تا گواهي‌ دهند كه‌ حضرت‌ به‌ مرگ‌ طبيعي‌ مرده‌ است. سپس‌ جنازه‌ را بر سر جسر (پل) بغداد نهادند تا همگان‌ ببينند.

شيخ‌ طوسي‌ مي‌فرمايد: وفات‌ آن‌ حضرت‌ مشهورتر از آن‌ است‌ كه‌ محتاج‌ به‌ ذكر روايت‌ باشد و كسي‌ كه‌ مخالف‌ آن‌ است، در حقيقت‌ منكر بديهيات‌ است.12

محمدبن‌ يعقوب‌ كليني‌ با سند خود از علي‌بن‌ جعفر و او از برادرش‌ امام‌ كاظم(ع) نقل‌ كرده‌ كه‌ فرمود:

هنگامي‌ كه‌ پنجمين‌ امام‌ از فرزندان‌ هفتمين‌ امام‌ (امام‌ كاظم) غايب‌ شد، مواظب‌ دينتان‌ باشيد. همانا صاحب‌ اين‌ امر را غيبتي‌ است؛ به‌ گونه‌اي‌ كه‌ معتقدان‌ به‌ امامت‌ او، از اين‌ عقيده‌ باز مي‌گردند و اين‌ امتحاني‌ است‌ از جانب‌ خداوند...13

و نيز داوودبن‌ كثير رقّي‌ مي‌گويد:

از ابوالحسن‌ موسي‌بن‌ جعفر(ع) درباره‌ صاحب‌ اين‌ امر - مهدي(عج) - پرسيدم، فرمود: <او رانده‌ شده‌ (از نزد مردم) و تنهاي‌ غريب‌ و غايب‌ از اهلش‌ و تنها فرزند پدرش‌ مي‌باشد>.14

يحيي‌ بن‌ عمر

يحيي‌ بن‌ عمر بن‌ حسين‌ بن‌ زيدبن‌ علي‌ بن‌ الحسين(ع)، كنيه‌ او ابوالحسن‌ و مادرش‌ امّالحسن‌ دختر عبدالله‌ بن‌ اسماعيل‌ بن‌ عبدالله‌ بن‌ جعفربن‌ ابي‌طالب‌ است.15 گروهي‌ از زيديان‌ جاروديه16 به‌ مهدويت‌ يحيي‌ بن‌ عمر اعتقاد داشتند.17 وي‌ مردي‌ شجاع‌ و سواري‌ جنگجو و نيرومند و پردل‌ و جرا‌ت‌ و از سبك‌ سري‌هاي‌ جواني‌ بر حذر بود. محل‌ سكونت‌ وي‌ بغداد و در دوران‌ امام‌ هادي(ع) و متوكل‌ عباسي‌ و بعد مستعين‌ مي‌زيست. حاكميت‌ خشونت‌ بار و ضد علوي‌ متوكل‌ زمينه‌ساز قيام‌هاي‌ علويان‌ شده‌ بود. متوكل‌ يحيي‌ بن‌ عمر را از ترس‌ اين‌كه‌ مبادا قيام‌ كند به‌ زندان‌ افكند، ولي‌ او مدتي‌ بعد از زندان‌ گريخت‌ و پس‌ از مرگ‌ متوكل‌ در زمان‌ خلافت‌ مستعين‌ (سال‌ 249 ه) مردم‌ را به‌ <الرضا من‌ آل‌ محمد> دعوت‌ كرد. مردم‌ كوفه‌ با وي‌ بيعت‌ كردند، پس‌ طرفدارانش‌ به‌ زندان‌ حمله‌ كردند و قدرت‌ در كوفه‌ به‌ دست‌ يحيي‌ بن‌ عمر افتاد. آن‌ها سپس‌ بر قادسيه‌ نيز مسلّط‌ شدند. در اين‌ دوره‌ شيعيان‌ در بغداد داراي‌ نفوذ زيادي‌ بودند و براي‌ اولين‌ بار مردم‌ بغداد به‌ حمايت‌ علويان‌ قيام‌ كردند و پيروزيهاي‌ نصيب‌ يحيي‌ شد، ولي‌ در پايان‌ يحيي‌ شكست‌ خورد و به‌ قتل‌ رسيد. مردم‌ بغداد قتل‌ يحيي‌ را باور نكردند و با صداي‌ بلند فرياد مي‌زدند: او كشته‌ نشده‌ و كودكان‌ فرياد مي‌زدند:

<ما قُتِلَ وَ ما فَر ولكِن‌ دَخَلَ البرّ؛

نه‌ كشته‌ شده‌ و نه‌ گريخته‌ بلكه‌ سر به‌ بيابان‌ نهاده>

ولي‌ هنگامي‌ كه‌ سر يحيي‌ وارد بغداد شد و برادرش‌ علي‌ بن‌ محمد صوفي‌ خبر را تأ‌ييد كرد مردم‌ باور كردند.18

البته‌ در منابع‌ دليلي‌ كه‌ نشان‌ دهد يحيي‌ بن‌ عمر ادعاي‌ مهدويت‌ داشته‌ است‌ ديده‌ نشده‌ و گروهي‌ هم‌ كه‌ اين‌ نسبت‌ را به‌ يحيي‌ بن‌ عمر دادند اكنون‌ وجود خارجي‌ ندارند. فقط‌ طبق‌ باوري‌ كه‌ به‌ شجاعت‌ و زهد او داشتند ادعاي‌ مهدويت‌ را به‌ وي‌ نسبت‌ داده‌اند.

فرقه‌ محمديه‌

فرقه‌ محمديه‌ پس‌ از وفات‌ ابوجعفر محمدبن‌ علي‌الهادي(254 ه)، (برادر امام‌ حسن‌ عسكري<ع>) به‌ مهدويت‌ و امامت‌ وي‌ قايل‌ شدند؛19 با اين‌ كه‌ وي‌ در حيات‌ پدر بزرگوارش‌ وفات‌ كرده‌ است. او نزديك‌ سامرا مدفون‌ است‌ و آرامگاه‌ او در نزديكي‌ قريهِ‌ بلد معروف‌ به‌ بقعهِ‌ سيد محمد مي‌باشد20.

ايشان‌ از بزرگان‌ سادات‌ و صاحب‌ كرامات‌ متواتر است؛ حتي‌ برخي‌ از اهل‌ سنت‌ و اعراب‌ باديه‌ به‌ غايت‌ به‌ او احترام‌ مي‌گذارند، از جنابش‌ مي‌ترسند، هرگز قسم‌ دروغ‌ به‌ او نمي‌خورند و پيوسته‌ از اطراف‌ براي‌ او نذورات‌ مي‌برند. بيشتر دعاوي‌ در سامرا و اطراف‌ آن، با قَسَم‌ به‌ او حل‌ مي‌شود و مكرر ديده‌ مي‌شود كه‌ چون‌ موردي‌ براي‌ سوگند خوردن‌ پيش‌ مي‌آمد، سوگند به‌ او مال‌ را به‌ صاحبش‌ مي‌رساند و منكران‌ و غاصبان‌ از خوردن‌ قسم‌ دروغ‌ صدمه‌ مي‌ديدند.21

فرقه‌ محمديه‌ استدلال‌ مي‌كردند كه‌ امام‌ هادي(ع) امام‌ عسكري(ع) جعفر را به‌ عنوان‌ وصي‌ معرفي‌ نكرده‌اند و هيچ‌ كس‌ حق‌ ندارد خود را امام‌ بداند. از طرفي‌ امام‌ هم‌ بدون‌ جانشين‌ از دنيا نمي‌رود؛ پس‌ چنين‌ نتيجه‌گيري‌ مي‌كردند كه‌ چون‌ قطع‌ امامت‌ و بي‌اعتباري‌ آن‌ ممنوع‌ شده، از اين‌ رو ناچار بودند به‌ امامت‌ محمدبن‌ علي‌ رجوع‌ كنند؛ كه‌ اين‌ امر باعث‌ شد عده‌اي‌ او را قائم‌ (مهدي) بدانند و برخي‌ تا آن‌جا پيش‌ رفتند، كه‌ مرگ‌ او را منكر شدند.22 البته‌ بايد يادآوري‌ كرد كه‌ خود محمدبن‌ علي‌ هرگز چنين‌ ادعايي‌ نكرده‌ بود.

فرقه‌ جعفريه‌

فرقه‌ جعفريه‌ قايل‌ بودند كه‌ برادر امام‌ حسن‌ عسكري(ع) <جعفر بن‌ علي> امام‌ است‌ و مهدويت‌ او را باور كردند.23 اين‌ فرقه‌ در چگونگي‌ انتقال‌ امامت‌ از امام‌ هادي(ع) به‌ جعفر، برادر امام‌ حسن‌ عسكري(ع)، دچار اختلاف‌ شدند و به‌ چهار فرقه‌ منشعب‌ گرديدند:24

1- عده‌اي‌ گفتند امام‌ عسكري(ع) به‌ شهادت‌ رسيد و پسري‌ به‌ جاي‌ نگذاشت، تا امامت‌ را عهده‌دار شود؛ بنابراين‌ تنها برادرش‌ جعفر امام‌ خواهد بود. اين‌ فرقه‌ همچون‌ فتحيه‌ صحت‌ حديثي‌ كه‌ مي‌گويد: امامت‌ پس‌ از امام‌ حسن‌ و امام‌ حسين(ع) به‌ دو برادر نمي‌رسد را پذيرفته‌ بودند، ولي‌ كاربرد آن‌ را هنگامي‌ مي‌دانستند كه‌ امام‌ عسكري(ع) آشكارا از خود پسري‌ به‌ جاي‌ گذاشته‌ باشد؛ چون‌ امام‌ عسكري(ع) بي‌آنكه‌ آشكارا جانشيني‌ معرفي‌ كند از دنيا رفت، پس‌ برادرش‌ جعفر امام‌ منصوص‌ مي‌باشد.

2- ‌دومين‌ فرقه‌ وانمود مي‌كردند كه‌ امام‌ يازدهم(ع) خود <جعفر> را براساس‌ اصل‌ بداء به‌ جانشيني‌ معرفي‌ كرده‌ است. به‌ اين‌ معني‌ كه‌ خداوند امامت‌ را به‌ امام‌ عسكري(ع) سپرده‌ بود؛ ولي‌ پس‌ از آن‌ اين‌ حقيقت‌ را روشن‌ كرد كه‌ امامت‌ نبايد به‌ نسل‌ امام‌ عسكري(ع) برسد. رهبر اين‌ گروه‌ يكي‌ از كلاميون‌ كوفي، معروف‌ به‌ <علي‌ بن‌ طحي> يا <طلحي‌ فزاز> بود؛ كه‌ مردم‌ را به‌ جانبداري‌ از امامت‌ جعفر تحريص‌ مي‌كرد.

3- عده‌اي‌ نيز معتقد شدند كه‌ امامت‌ جعفر از جانب‌ پدرش‌ تعيين‌ شده‌ بود و امامت‌ امام‌ عسكري(ع) را فاقد اعتبار دانسته‌اند. اين‌ فرقه‌ در زمان‌ حيات‌ امام‌ عسكري(ع) وجود داشته‌اند و بعد از شهادت‌ امام‌ عسكري(ع) اقتدار بيشتري‌ پيدا كردند. <علي‌ بن‌ احمد بشار> رهبر اين‌ فرقه‌ بود.

4- گروه‌ چهارم، معروف‌ به‌ نفيسيه‌ معتقد بودند امام‌ دهم(ع) پسر بزرگش‌ محمد را وصي‌ خود تعيين‌ كرده‌ است. چون‌ محمد در زمان‌ حيات‌ پدر درگذشت، با دستور پدر، جعفر جانشين‌ او شد و علم‌ سري، سلاح‌هاي‌ مورد نياز جامعه‌ و وصايت‌ را به‌ غلام‌ جوان‌ و مورد اعتماد خويش، به‌ نام‌ نفيس، سپرد و به‌ او سفارش‌ كرد كه‌ آنان‌ را پس‌ از مرگ‌ پدر به‌ جعفر بدهد. جعفر خود مدعي‌ شد كه‌ امامت‌ از جانب‌ برادرش‌ به‌ او رسيده‌ است.

فرقه‌ عسكريّه‌

فرقه‌ عسكريّه‌ معتقد به‌ مهدويت‌ امام‌ حسن‌ عسكري(ع) شدند. به‌ اين‌ معني‌ كه‌ او قائم‌ (مهدي) است‌ و نمرده‌ و اكنون‌ در حالت‌ غيبت‌ به‌ سر مي‌برد و بعداً ظاهر خواهد شد تا جهان‌ را از عدل‌ و داد پر كند.25

البته‌ از اين‌ گروه‌هاي‌ مدعي، جز در كتاب‌هاي‌ پيشينيان‌ اثري‌ نيست. ا‌بو غانم‌ مي‌گويد:

از امام‌ حسن‌ عسكري(ع) شنيدم‌ كه‌ فرمودند:<در سال‌ 260 ه شيعيان‌ من‌ دچار جدايي‌ و افتراق‌ خواهند شد.>26 <موسي‌ بن‌ جعفر بن‌ وهب‌ بغدادي> مي‌گويد: شنيدم‌ امام‌ عسكري(ع) مي‌فرمود:

گويا مي‌بينم‌ كه‌ پس‌ از من‌ در بارهِ‌ جانشينم‌ دچار اختلاف‌ شده‌ايد. بدانيد كه‌ براي‌ فرزندم‌ غيبتي‌ است‌ كه‌ در آن‌ مردم‌ دچار ترديد مي‌شوند؛ مگر آن‌ كسي‌ كه‌ خدا او را حفظ‌ نمايد.>27

اين‌ فرقه‌ در كيفيت‌ قائم‌ بودن‌ امام‌ عسكري(ع) به‌ سه‌ گروه‌ منشعب‌ شدند:28

1- اين‌ها پنداشته‌ بودند كه‌ امام‌ عسكري(ع) از دنيا نرفته، بلكه‌ غايب‌ شده‌ است، با تمسك‌ به‌ روايت‌ زير ادعاي‌ خود را به‌ ظاهر اثبات‌ مي‌كردند: هيچ‌ امامي‌ تا آشكارا پسر خود را به‌ جانشيني‌ معرفي‌ نكند، از دنيا نمي‌رود؛ زيرا زمين‌ نمي‌تواند بدون‌ حجت‌ باشد.

اين‌ها مدعي‌ بودند كه‌ امام‌ نمرده، بلكه‌ غايب‌ شده‌ است. اين‌ نخستين‌ غيبت‌ اوست‌ و پس‌ از آن‌ دوباره‌ قيام‌ خواهد كرد و غيبت‌ دوم‌ بعد از آن‌ آغاز مي‌شود. اين‌ گروه‌ به‌ نوعي‌ در مورد امام‌ عسكري(ع) متوقف‌ شدند.

2- اين‌ گروه‌ معتقد بودند كه‌ حضرت‌ عسكري(ع) رحلت‌ كرده، ولي‌ دوباره‌ به‌ زندگي‌ باز مي‌گردد و او مهدي‌ قائم‌ است. اين‌ها براساس‌ روايتي‌ از امام‌ صادق(ع) كه‌ فرمود:

<مهدي‌ قائم‌ بدين‌ خاطر قائم‌ ناميده‌ مي‌شود كه‌ پس‌ از رحلتش‌ قيام‌ خواهد كرد،>

گفتند: پس‌ ترديدي‌ نيست‌ كه‌ او قائم‌ است‌ و پس‌ از مرگ‌ دوباره‌ زنده‌ مي‌شود. اينان‌ نظريات‌ خود را با اندرز امام‌ علي(ع) به‌ كميل‌ تأ‌ييد مي‌كنند كه‌ حضرت‌ فرمودند:

<خداوندا! حتماً تو زمين‌ را بدون‌ قائم‌ يا حجتي‌ آشكار يا پنهان، كه‌ از سوي‌ تو مي‌آيد، رها نخواهي‌ ساخت؛ زيرا حجت‌ها و علاماتت‌ هرگز بي‌اعتنا نمي‌شود. از اين‌ رو بر اين‌ مبنا نتيجه‌گيري‌ مي‌كردند كه‌ امام‌ عسكري(ع) غايب‌ و پنهان‌ است، ولي‌ وي‌ قيام‌ خواهد كرد.

3- انشعاب‌ سوم‌ واقفه، لاادريه‌ بودند. آن‌ها فكر مي‌كردند حضرت‌ رحلت‌ كرده، ولي‌ مطمئن‌ نبودند جانشين‌ امام‌ چه‌ كسي‌ است؛ پسرش‌ يا برادرش. بنابراين، در عسكري(ع) متوقف‌ شدند؛ تا موضوع‌ براي‌ اين‌ها روشن‌ شود.

به‌ نظر مي‌رسد كه‌ هواداران‌ امام‌ عسكري(ع) در اماكني‌ دور از شهر سامرا زندگي‌ مي‌كردند، كه‌ چنين‌ ادعايي‌ داشتند و لحظه‌ رحلت‌ حضرت‌ حضور نداشتند.

در مجموع‌ اين‌ فرقه‌ و انشعابات‌ آن‌ منقرض‌ شده‌اند و اكنون‌ وجود خارجي‌ ندارند.

عبيدالله‌ بن‌ محمد فاطمي‌

عبيدالله‌ مهدي‌ سال‌ 259 ه در سلميه‌ كه‌ مركز دعوت‌ اسماعيليان‌ بود متولد شد.29 آغاز زندگي‌ او در شام‌ بود و عده‌اي‌ را به‌ مغرب‌ فرستاد تا مردم‌ را به‌ ظهور مهدي‌ بشارت‌ بدهد و اعلام‌ داشت‌ كه‌ مهدي‌ منتظر يا قائم‌ يكي‌ از احفاد خواهد بود.30 متكلمان‌ اسماعيليه‌ هم‌ مي‌گفتند پيغمبر گفته‌ است:

<علي‌ راسِ ثلاث‌ مائه` تطلعُ الشّمسُ مِن‌ مَغرِبها؛

خورشيد در سال‌ سيصد از مغرب‌ نمايان‌ مي‌گردد>

كه‌ مقصود عبيدالله‌ مهدي‌ است.31 عبيدالله‌ در شمال‌ آفريقا در منطقه‌ <سجلماسه> قيام‌ خود را آغاز كرد و در عين‌ ادعاي‌ مهدويت‌ لقب‌ القائم‌ به‌ خود گرفت‌ و سكهِ‌ حجه`‌الله‌ ضرب‌ كرد. او در سال‌ 297 ه در روز جمعه‌ خود را مهدي‌ خواند و دولت‌ فاطمي‌ را تشكيل‌ داد كه‌ پس‌ از 270 سال‌ حكومت‌ منقرض‌ شدند.32

عبيدالله‌ مهدي‌ تا سال‌ 303 ه در قيروان‌ بود. سپس‌ شهر مهديه‌ را در دو منزلي‌ جنوب‌ قيروان‌ بنا نهاد.33 اين‌ شهر تا سال‌ 543 ه آباد بود كه‌ در كش‌ و قوس‌ با امير سيسيل‌ تخريب‌ گرديد و الان‌ بخشي‌ از سواحل‌ تونس‌ مي‌باشد.

عبيدالله‌ مهدي‌ سال‌ 322 ه در سن‌ 63 سالگي‌ پس‌ از 24 سال‌ سلطنت‌ در مهديه‌ درگذشت‌ و او را همان‌جا به‌ خاك‌ سپردند.34

همان‌گونه‌ كه‌ معلوم‌ شد عبيدالله‌ مهدي‌ با توجه‌ به‌ تبليغ‌ اسماعيليان‌ جهت‌ رسيدن‌ به‌ حكومت‌ و تشكيل‌ دولت‌ فاطمي‌ مدعي‌ مهدويت‌ شد و بعد از چند سال‌ كش‌ و قوس‌ از دنيا رفت‌ و اين‌ حكومت‌ مورد پذيرش‌ اماميه‌ نبوده؛ چون‌ دوران‌ غيبت‌ صغري‌ بوده‌ و حضرت‌ وليعصر(عج) با توجه‌ به‌ نواب‌ خاص‌ و وكلا اين‌ حركت‌ را در جايي‌ تأ‌ييد نكرد.

زكريا

قرامطه‌ به‌ رهبري‌ ابوطاهر جنابي‌ بر بحرين‌ تسلط‌ يافتند و به‌ جنوب‌ عراق‌ لشكر كشيدند. بصره‌ و كوفه‌ را غارت‌ كردند و كاروان‌هاي‌ حج‌ را چپاول‌ كردند و امنيت‌ بغداد را به‌ خطر انداختند (16-315 ه / 29-927 م) در دهه‌ دوم‌ قرن‌ چهارم‌ هجري برابر با قرن‌ دهم‌ ميلادي‌ (319 ه / 931 م) جواني‌ در اصفهان‌ به‌ نام‌ زكريا خود را مهدي‌ موعود معرفي‌ كرد و اين‌ امر موجب‌ عقب‌ نشيني‌ قرامطه‌ شد. اين‌ متمهدي‌ اصفهاني‌ ظاهراً ادعا مي‌كرد كه‌ محمدبن‌ اسماعيل‌ مهدي‌ و قائم‌ است‌ در نتيجه‌ اين‌ واقعه‌ در اندك‌ زماني‌ به‌ نسخ‌ شريعت‌ و تن‌ دادن‌ به‌ اباحيگري‌ منجر شد كه‌ بنا به‌ اعتقاد آن‌ پيامد ظهور مهدي‌ بود. وقتي‌ كه‌ آشكار شد اين‌ مرد شياد است، جنبش‌ اسماعيليان‌ دچار تزلزل‌ شد.35 اين‌ ادعا هم‌ از نظر اماميه‌ محكوم‌ است‌ و انگيزه‌ آن‌ سياسي‌ و دنيوي‌ بوده‌ است.

حاكم‌ بامرالله‌

حاكم‌ بامر الله‌ نامش‌ منصور پسر عزيز خليفه‌ فاطمي‌ مصر بود و هنگام‌ مرگ‌ پدرش‌ يازده‌ سال‌ و نيم‌ داشت‌ (سال‌ 386 ه .) او تا سال‌ 390 ه در امور خلافت‌ دخالت‌ نداشت، ولي‌ پس‌ از اين‌كه‌ خلافت‌ را به‌ دست‌ گرفت‌ در كار مذهب‌ تعصبي‌ سخت‌ به‌ كار برد و يهوديان‌ و مسيحيان‌ و مسلمانان‌ غير شيعه‌ (اسماعيليه) را آزار مي‌داد، ولي‌ وقتي‌ در بين‌ سال‌هاي‌ 396 - 410 ه كه‌ مصر در معرض‌ خطر هجوم‌ دشمنان‌ و كمبود آب‌ واقع‌ شد، روش‌ ملايم‌تري‌ در پيش‌ گرفت‌ و از سال‌ 401 تا آخر خلافت‌ سال‌ 411 م‌ خلافت‌ حالت‌ آشفته‌ داشت.36 وي‌ در دوران‌ خلافت‌ خود احكام‌ عجيبي‌ صادر مي‌كرد. مثلاً به‌ يهوديان‌ دستور داده‌ بود تا لباس‌ متمايز بپوشند و كفاشان‌ را از ساخت‌ كفش‌ براي‌ خانم‌ها منع‌ كرده‌ بود. وي‌ سال‌ 411 طبق‌ روال‌ هر روز صبح‌ سوار بر مركب‌ خود به‌ كوه‌ <مُقَطم> رفته‌ و به‌ شكل‌ مرموزي‌ غايب‌ و فقط‌ لباس‌ خون‌ آلود او پيدا شد.37

گروهي‌ از اسماعيليان‌ مرگ‌ اسرارآميز حاكم‌ را اين‌ گونه‌ تعبير كردند كه‌ وي‌ نمرده، بلكه‌ به‌ اصل‌ خود پيوسته‌ است‌ و به‌ زودي‌ رجعت‌ و جهان‌ را پر از عدل‌ و داد خواهد كرد.38 اين‌ گروه‌ از اسماعيليان‌ معتقد بودند كه‌ حاكم‌ مظهر خداست‌ و نمرده‌ بلكه‌ غائب‌ است. اكنون‌ عده‌ايي‌ از اين‌ فرقه‌ در سوريه، لبنان‌ و فلسطين‌ زندگي‌ مي‌كنند و از مؤ‌سسان‌ اين‌ فرقه‌ محمدبن‌ اسماعيل‌ الدراوزي، داعي‌ منطقه‌ آسياي‌ مركزي‌ بود و اين‌ فرقه‌ به‌ دروزي‌ معروف‌ شدند39 و در آن‌ نواحي‌ به‌ موحدون‌ هم‌ شناخته‌ مي‌شوند.40

خود حاكم‌ بامرالله‌ ابتدا ادعاي‌ مهدويت‌ كرده‌ بود و سپس‌ ادعاي‌ الوهيت‌ نيز نمود.41 در مجموع‌ انگيزه‌ اصلي‌ وي‌ دنيوي‌ بوده‌ و با توجه‌ به‌ اعتقاد دُروزيان‌ كه‌ حاكم‌ را خدا مي‌گفتند اين‌ قضيه‌ ميان‌ خليفه‌ فاطمي‌ و سنيان‌ مورد اختلاف‌ بود كه‌ به‌ قتل‌ وي‌ منجر شد.42 البته‌ اماميه‌ اين‌ گروه‌ و رهبرانشان‌ را تأ‌ييد نمي‌كند.

محمدبن‌ عبدالله‌ بن‌ تومرت‌ علوي‌ حسني‌

وي‌ متولد سال‌ 485 ه و معروف‌ است‌ به‌ مهدي‌ هرغي‌ از قبيله‌ مصامده‌ كه‌ در جبال‌ اطلس‌ مراكش‌ (مغرب) واقع‌ مي‌باشد. او سلسله‌ الموحدين43 را در مغرب‌ تشكيل‌ داد.44 ابن‌ تومرت‌ با حمايت‌ گروهي‌ از اقوام‌ بربر نخست‌ مردم‌ را به‌ ظهور مهدي‌ بشارت‌ داد و سپس‌ خود ادعاي‌ مهدويت‌ نمود و بر اسپانيا تسلط‌ يافت. وي‌ از صفت‌ مهدي‌ در دوره‌اي‌ كه‌ در مغرب‌ اقامت‌ كرد براي‌ رسيدن‌ به‌ برنامه‌هايش‌ بهره‌ گرفت. شخصيت‌ ابن‌ تومرت‌ با تعليماتي‌ كه‌ در اندلس‌ و شرقِ نزديك‌ فرا گرفت‌ ارتباط‌ مستقيم‌ داشت. بنا به‌ گفته‌ ابن‌ خلكان:

ابن‌ تومرت‌ كسي‌ بود كه‌ عصا و خورجين‌ را از خود دور نكرد فردي‌ ديندار بود كه‌ حياتي‌ منزوي‌ داشت‌ و در عين‌ حال‌ بسيار شجاع‌ و سخنور بود و نسبت‌ به‌ كساني‌ كه‌ دين‌ را قبول‌ نداشتند با خشونت‌ بسيار رفتار مي‌كرد.45

ابن‌ تومرت‌ در نامه‌اي‌ كه‌ براي‌ مرابطين‌ نوشت، اعلام‌ داشت‌ كه‌ وي‌ از نژاد عرب‌ و از قبيله‌ قريش‌ و خاندان‌ هاشمي‌ بوده‌ و از طريق‌ امام‌ حسن(ع) و حضرت‌ فاطمه(س) از نسل‌ پيامبر(ص) است‌ و خود را به‌ عنوان‌ محمدبن‌ عبدالله‌ معرفي‌ كرد.46 البته‌ گوشت‌ و خون‌ ابن‌ تومرت‌ بربري‌ و از غير آل‌ البيت‌ بود47

ابن‌ تومرت‌ در سال‌ 524 ه فوت‌ كرد، عبدالمؤ‌من‌ كه‌ جانشين‌ او شد وقت‌ را غنيمت‌ شمرده‌ و ادعا كرد كه‌ وي‌ نمرده‌ است48

البته‌ ابن‌ تومرت‌ در مناسب‌ترين‌ زمان‌ براي‌ بهره‌گيري‌ از صفت‌ مهدي‌ استفاده‌ كرد. در آن‌ دوره‌ كه‌ صليبيان‌ شرق‌ را مورد تهديد قرار داده‌ بودند و اين‌ تهديد تا مغرب‌ گسترش‌ يافته‌ بود، انديشهِ‌ يك‌ مهدي‌ و نجات‌ دهنده، حامي‌ و پشتيبان‌ حاكم‌ بود، بي‌ترديد اين‌ مسئله‌ كمك‌ شاياني‌ براي‌ ابن‌ تومرت‌ كه‌ مي‌خواست‌ در اندك‌ زماني‌ گروه‌هاي‌ بسياري‌ را به‌ سوي‌ نظريه‌ و اهدف‌ خود جلب‌ كند، بود.

در مجموع‌ انديشه‌ و خط‌ مشي‌ او مورد تأ‌ييد اماميه‌ نيست؛ چرا كه‌ او هم‌ با انگيزه‌ دنيوي‌ و براي‌ رسيدن‌ به‌ اهداف‌ سياسي‌ و حكومتي‌ خود مدعي‌ مهدويت‌ شده‌ و طي‌ مدت‌ كمي‌ هم‌ از بين‌ رفت.

الناصر لدين‌ الله‌

الناصر لدين‌ الله‌ از خلفاي‌ عباسي‌ بود كه‌ حدوداً سال‌ 550 ه متولد شد و سال‌ 632 ه به‌ خلافت‌ رسيد. وي‌ مردي‌ لئيم‌ و پست‌ فطرت‌ بود و به‌ كارهاي‌ جاسوسي‌ علاقه‌ داشت‌ و جاسوسان‌ در دربار خود گماشته‌ بود و خودش‌ هم‌ براي‌ گردآوري‌ اخبار شب‌ها در شهر مي‌گشت. در زمان‌ وي‌ اوج‌ دولت‌ صلاح‌ الدين‌ ايوبي‌ و شور جنگ‌هاي‌ صليبي‌ بود. البته‌ در اين‌ جنگ‌ها خليفه‌ دخالتي‌ نداشت، ولي‌ از تمام‌ قلمرو اسلامي‌ مجاهدان‌ به‌ عنوان‌ <مُطوعه> شركت‌ داشتند.49 سبط‌ ابن‌ تعاويذي‌ وي‌ را به‌ عنوان‌ مهدي‌ در شعر ستوده:50

<انت‌ الامام‌ المهدي‌ ليس‌ لناامام‌ حق‌ سواك‌ ينتظر

تبدوا الابصارنا خلافاً لان‌يزعم‌ ان‌ الامام‌ منتظر>

تو همان‌ امام‌ مهدي‌ هستي‌ كه‌ ما را جز تو امام‌ راستين‌ و در خور انتظار نيست. تو در پيش‌ چشم‌ ما آشكار و پيدايي‌ بر خلاف‌ كسي‌ كه‌ امام‌ را منتظر مي‌پندارد.

البته‌ خود الناصر لدين‌ الله‌ ادعاي‌ مهدويت‌ نداشته‌ و شعري‌ هم‌ كه‌ خطاب‌ به‌ اوست، از باب‌ غلو و تملق‌گويي‌ مي‌باشد و اين‌ همه‌ مورد تأ‌ييد اماميه‌ نيست.

------------------

پي نوشت ها:

1. تاريخ‌ شيعه‌ و فرقه‌هاي‌ اسلام، محمد جواد مشكور، ص‌ 173 انتشارات‌ اشراقي، چاپ‌ ششم، تهران، 1379.

2. تاريخ‌ تشيع‌ در ايران، رسول‌ جعفريان، ج‌ 1، ص‌ 170، انتشارات‌ انصاريان، چاپ‌ اول، 1375.

3. تاريخ‌ مردم‌ ايران، دكتر عبدالحسين‌ زرّين‌ كوب، ج‌ 2، ص‌ 38، انتشارات‌ اميركبير، تهران، 1373، چاپ‌ چهارم.

4. مقاتل‌ الطالبيين، ابوالفرج‌ اصفهاني، ترجمه‌ سيد هاشم‌ رسول‌ محلاتي، صص‌ 170- 169، تحقيق‌ علي‌اكبر غفاري، كتاب‌ فروشي‌ صدوق.

5. تشيع‌ و تصوف، دكتر كامل‌ مصطفي‌ الشيبي، ترجمه‌ عليرضا ذكاوتي‌ قراگزلو، ص‌ 25، انتشارات‌ اميركبير، تهران‌ 1359، چاپ‌ اول.

6. غاليان، صفري‌ فروشاني، ص‌ 186، انتشارات‌ بنياد پژوهش‌هاي‌ اسلامي‌ آستان‌ قدس‌ رضوي، 1378، چاپ‌ اول.

7. المهديه‌ في‌ الاسلام، سعد محمدحسن، ص‌ 49-48، طبع‌ مصر (1373 ه / 1953م)، دارالكتاب‌ العربي.

8. الغيبه`، شيخ‌ طوسي، ص‌ 192، انتشارات‌ مؤ‌سسه‌ المعارف‌ الاسلاميه، قم‌ <و فيهم‌ من‌ قال: موسي‌بن‌ جعفر لم‌ يمت> و ص‌ 198، <و اما الواقفه` وقفوا علي‌ موسي‌بن‌ جعفر و قالوا هو المهدي>.

9. ملل‌ و النحل، شهرستاني، ج‌ 1، ص‌ 67، تحقيق‌ محمد سيد ميلاني، دارالمعرفه`، بيروت، 1402ه / 1982م؛ نجم‌الثاقب، حاج‌ ميرزا حسين‌ طبرسي‌ نوري، ص‌ 215، انتشارات‌ جمكران، پاييز 81، چاپ‌ پنجم.

10. ملل‌ و النحل، شهرستاني، ج‌ 1، ص‌ 169.

11. تاريخ‌ شيعه‌ و فرقه‌هاي‌ اسلامي، جواد مشكور، ص‌ 166.

12. مهدي‌ موعود(عج)، علي‌ دواني، ص‌ 424؛ ترجمه‌ ج‌ 13 بحارالانوار، تهران‌ دارالكتب‌ الاسلاميه، چاپ‌ پانزدهم.

13. الغيبه`، نعماني، ص‌ 100، تحقيق‌ علي‌اكبر غفاري، تهران، مكتبه`‌الصدوق.

14. كمال‌الدين‌ و تمام‌ النعمه، ج‌ 2، ص‌ 361، ح‌ 4 تحقيق‌ علي‌ اكبر غفاري، قم، مؤ‌سسه‌ النشر الاسلامي، 1416ه .

15. مقاتل‌ الطالبيين، اصفهاني، ص‌ 590.

16. جاروديه: <جاروديه‌ يا سر حوبيه‌ پيروان‌ ابوالجارود يا ابوالنجم‌ زياد بن‌ منذر عبدي‌ بودند و به‌ امامت‌ امام‌ مفضول‌ در زمان‌ امام‌ فاضل‌ معتقد بودند و همچنين‌ به‌ لعن‌ ابوبكر، عمر و عثمان‌ قايل‌ نبودند (تاريخ‌ شيعه‌ و فرقه‌هاي‌ اسلام، مشكور، ص‌ 59). و اين‌ فرقه‌ احاديث‌ بسياري‌ منسوب‌ به‌ پيامبر(ص) و امام‌ باقر(ع) را در رابطه‌ با نقش‌ سياسي‌ امام‌ دوازدهم(عج) روايت‌ كردند. عالم‌ برجسته‌ آنان‌ در كوفه‌ ابوسعيد عبادبن‌ يعقوب‌ رواجيني‌ عصفري‌ متوفي‌ (250 ه /864م) بود كه‌ كتابي‌ به‌ نام‌ اخبارالمهدي‌ نوشت. (تاريخ‌ سياسي‌ غيبت‌ امام‌ دوازدهم‌ - جاسم‌ حسين، ص‌ 42)

17. تبصره`‌العوام، داعي‌ حسني‌ رازي، سيد مرتضي، ص‌ 186، به‌ تصحيح‌ استاد عباس‌ اقبال‌ 1313، تهران؛ المهديه‌ في‌ الاسلام، سعد محمدحسن، صص‌ 126 - 125.

18. مقاتل‌ الطالبيين، اصفهاني، صص‌ 594 - 591.

19. الغيبه`، شيخ‌ طوسي، ص‌ 192 <و فيهم‌ من‌ قال: المهدي‌ هو اخوه‌ محمدبن‌ علي‌ الهادي> و ص‌ 198 <اما المحمديه‌ الذين‌ قالوا بامامه` محمدبن‌ علي‌العسكري‌ و انه‌ حي‌ لم‌ يمت>.

20. همان، ص‌ 198 (پاورقي).

21. نجم‌ الثاقب، محدث‌ نوري، ص‌ 216.

22. تاريخ‌ سياسي‌ غيبت‌ امام‌ دوازدهم(ع)، دكتر جاسم‌ حسين، ترجمه: دكتر محمدتقي‌ آيت‌اللهي، ص‌ 108، چاپ‌ دوم، انتشارات‌ اميركبير، 1377.

23. الغيبه`، شيخ‌ طوسي، صص‌ 222 و 225.

24. تاريخ‌ سياسي‌ غيبت‌ امام‌ دوازدهم(عج)، جاسم‌ حسين، صص‌ 108 - 105.

25. الغيبه`، شيخ‌ طوسي، ص‌ 220، نجم‌الثاقب، نوري، ص‌ 216.

26. كمال‌الدين‌ و تمام‌النعمه، صدوق، ج‌ 2، ص‌ 408، ح‌ 6.

27. همان، ص‌ 409، ح‌ 8.

28. تاريخ‌ سياسي‌ غيبت‌ امام‌ دوازدهم(عج)، جاسم‌ حسين، ص‌ 104.

29. تاريخ‌ سياسي‌ اسلام، دكتر حسن‌ ابراهيم‌ حسن، ترجمه‌ ابوالقاسم‌ پاينده، ج‌ 3، ص‌ 501، سازمان‌ انتشارات‌ جاويدان، چاپ‌ هفتم، 1371.

30. احياي‌ فرهنگي‌ در عهد آل‌ بويه، جوئل‌ ل.كرمر، ترجمه‌ محمدسعيد حنايي‌ كاشاني، ص‌ 113، مركز نشر دانشگاهي‌ تهران، چاپ‌ اول، 1375 ش.

31. تاريخ‌ اسلام، دكتر علي‌ اكبر فياض، ص‌ 205، انتشارات‌ دانشگاه‌ تهران، چاپ‌ نهم، بهار 1378 ش.

32. المهديه‌في‌ الاسلام، سعد محمد حسن، ص‌ 139.

33. تاريخ‌ سياسي‌ اسلام، حسن‌ ابراهيم‌ حسن، ج‌ 3، ص‌ 502.

34. تاريخ‌ شيعه‌ و فرقه‌هاي‌ اسلام، محمدجواد مشكور، ص‌ 213.

35. احياي‌ فرهنگي‌ در عهد آل‌ بويه، كرمر، ص‌ 115.

36. تاريخ‌ سياسي‌ اسلام، حسن‌ ابراهيم‌ حسن، ج‌ 3، صص‌ 510 - 509.

37. تاريخ‌ اسلام، فياض، ص‌ 209؛ تاريخ‌ شيعه‌ و فرقه‌هاي‌ اسلام، مشكور، ص‌ 215.

38. المهديه‌ في‌ الاسلام، سعد محمد حسن، ص‌ 148؛ تاريخ‌ شيعه‌ و فرقه‌هاي‌ اسلام، مشكور، ص‌ 231.

39. تاريخ‌ شيعه‌ و فرقه‌هاي‌ اسلام، مشكور، ص‌ 222.

40. همان، ص‌ 233.

41. تاريخ‌ سياسي‌ اسلام، حسن‌ ابراهيم‌ حسن، ج‌ 3، ص‌ 510.

42. تاريخ‌ اديان‌ و مذاهب‌ جهان، عبدالله‌ مبلغي‌ آباداني، ج‌ 3، ص‌ 1114، انتشارات‌ حُر، پاييز 76، چاپ‌ دوم.

43. الموحدين‌ در تاريخ‌ اسلام‌ (به‌ اسپانيايي‌ به‌ عنوان‌ <المحدث> و به‌ انگليسي‌ تحت‌ نام‌ <يونتياريانس> آمده؛ فصلنامه‌ تاريخ‌ اسلام، سال‌ سوم، بهار 81، شماره‌ 9، مقاله‌ دكتر وهاب‌ ولي)

44. المهديه‌ في‌ الاسلام، سعد محمدحسن، ص‌ 185؛ تاريخ‌ شيعه‌ و فرقه‌هاي‌ اسلام، مشكور، ص‌ 127.

45. فصلنامه‌ تاريخ‌ اسلام، شماره‌ 9، مقاله‌ دكتر وهاب‌ ولي، ص‌ 173.

46. همان، ص‌ 181.

47. المهديه‌ في‌ الاسلام، سعد محمدحسن، ص‌ 187.

48. تاريخ‌ عصر غيبت، پورسيدآقايي‌ و... ص‌ 408، انتشارات‌ حضور، چاپ‌ اول، قم‌ 1379.

49. تاريخ‌ اسلام، فياض، ص‌ 216.

50. ديوان‌ سبط‌ ابن‌ التعاويذي، ص‌ 103، قاهره‌ 1904 نشر المهديه‌ في‌ الاسلام، سعد محمد حسن، ص‌ 48.